

قضاوت بر مبنای تاریخ زمزمه مانیفست نازیسم زیرگوش علی خامنه ای ترجمه علیرضا خیرخواه- برای راه توده

در ماجرای "شب قمه ها" دو ژنرال را نیز کشتند که سهوی نبود. هیتلر هرگز ژنرال فون اشلاشر را بدلیل اینکه زمانی خواسته بود او را از قدرت برکنار کند نبخشیده بود. همینطور فراموش نکرده بود که ژنرال فون کاهر یازده سال پیش از این، کودتای او را ناکام گذاشته بود. صدها تن دیگر همین سرنوشت را پیدا کردند. هیتلر بدینسان به طرفداران حفظ وضع موجود اطمینان خاطر داد. دیگر او می توانست در فردای مرگ رییس جمهور - هیندنبورگ - فاتح بلامنازع رایش باشد. انتقاد هیتلر از موسولینی آن بود، که او نتوانسته بود خود را از قیمومت شاه بیرون بکشد و همچنین این بی احتیاطی را کرده که یک نهاد عالی، یعنی "شورای بزرگ فاشیست" را بالای سر خود قرار داده است.

از این پس دیگر خیال هیتلر از بابت مسایل داخلی راحت شده بود. هر شکل مقاومت توده ای منتفی شده بود. قتل چند اشراف زاده و بورژوا هم بر او بخشیده شد. هیتلر قدرتش را مدام تحکیم می کرد. وزار و ژنرال هایی را که دیگر به آنان اعتماد نداشت یا جرات کرده بودند با سیاست های او مخالفت کنند برکنار کرد و نفوذش را به همه عرصه ها گسترش داد. وجهه روزافزون وی و نخستین موفقیت هایی که بدست آورده بود به او امکان داد که نظراتش را بدون دشواری جدی تحمیل کند. ارتش به او سوگند خورد. بعدها بسیاری از افسران علیرغم تمایل خود به مقاومت بدلیل این سوگند خود را دست بسته می دیدند. دیگر نیروی متوازن کننده قانونی در برابر قدر قدرتی هیتلر وجود نداشت و او می توانست به میل خود همه دستگاه دولتی را نازی سازی کند. متملقان و چاپلوس ها اطرافش را گرفته و او را نابغه شکست ناپذیر و نجات دهنده رایش می نامیدند.

اراده هیتلر قانون عالی شده بود! فرمان ها و رهنمودهایش قابل تجدیدنظر نبود. برعکس او به تجسم اراده جمعی تبدیل شده بود و در راس دستگاه قضایی نیز محسوب می شد و می توانست حکم هر دادگاهی را نقض کند. هیتلر قدرت شخصی خود را تحکیم و کیش شخصیت پرستی خود را تشویق می کرد. همه چیز در خدمت آن قرار گرفته بود که در حول شخص وی "بت"ی ساخته شود. وقتی هیتلر مدعی می شد که هیچ سیاستمدار دیگری به اندازه او محبوبیت نداشته چندان مبالغه نمی کرد. اطاعت مطلق از فرمان ها و خواست های او بزرگترین فضیلت محسوب می شد. اما نافرمانی و حتی کمترین انتقاد مستوجب مرگ بود. هر قدر موفقیت های او بیشتر و مهم تر بود، بر اعتبار و حیثیت او افزوده می شد. هیتلر در محاصره چاپلوس ها و متملق ها حاضر به پذیرش تضاد و مخالفت نبود و کسانی را که به نظرش خطرناک یا مزاحم می آمدند بیرون می ریخت. مسئله تنها شخصیت منفی یا لجاجت هیتلر نبود. او حاضر نبود از مسیری که تنظیم کرده انحرافی بوجود آید. شاخت وزیر اقتصاد در سال ۱۹۳۷ برکنار شد و جای او را یک نازی خالص والتر فرانک گرفت. چند هفته بعد دو ژنرال فون فریتش و فون بلومیرگ با آنکه با حکومت تازه موافق بودند به شیوه تحقیر آمیزی برکنار شدند. وزیر امور اقتصادی نیز بنوبه خود جایش را به ریبن تروپ داد. تاپسن کارفرمای بزرگ و از نخستین کسانی که هوادار نازی ها شد و به آنها پول می داد ناگزیر از تبعید شد. او بعدها در کتاب "من به هیتلر پول می دادم" که در ایالات متحده منتشر

شد به این امر اعتراف کرد. این شخصیت‌های برجسته از ماجراجویی هیتلر وحشت کرده و خواهان دقت نظر و دوراندیشی بیشتری شده بودند.

بعدها خواهیم دید که آیا واقعا می‌شود از قدرت بلامنازع هیتلر سخن گفت یا نه. یقینا او اعتماد اکثریت بزرگ هموطنان خود را داشت. سازمان‌های مختلفی که آلمان‌ها را از "گهواره تا گور" در خود عضو کرده بودند توانسته بودند آنان را شستشوی مغزی دهند. کودکان و جوانان بویژه بیش از همه تحت تاثیر این تبلیغات بی‌پایان بودند. شاخه‌های مختلف جنبش جوانان هیتلری، سرویس کار که از ۱۹۳۵ اجباری شده بود و خدمت نظام وظیفه **نسل تازه** را قالب ریزی می‌کرد. مدارس ویژه فرماندهان را پرورش می‌دادند و یک آریستوکراسی و اشرافیت تازه با روحیه نازیسم بوجود می‌آوردند.